



وی خواست که یقین بداند که [زنبور، عسل را] از کجا
همی سازد، فرمود تا وی را کندوهی ساختند از آبگینه
سفید تا مگر وی بر آن مطلع گردد...»

بابر یا بابر؟

این نام در برخی از منابع فارسی (از جمله لغتنامه دهخدا
و دانشنامه جهان اسلام) به کسر بای دوم ضبط شده،
ولی بر اساس بیتی که در سلوک الملوک (ص ۵۹) آمده،
مشخص است که صحیح آن به ضم بای دوم است.

«غزل مشتمل بر مجمل حکایت جنگ عبیدخانی با
بابر میرزا است:

ساقی بیار جامی، از خون دیده‌ها پر

تا با تو بازگویم، جنگ عبید و بابر

با یکدگر مصافی، دادند بر لب گول^۱

هر دو جوان و پر زور، هر دو یل و بهادر...

شاهد دیگری که در تأیید این تلفظ داریم، بیتی مفرد

است که در صفحات پایانی رساله فی الانشاء المصنوعة

از سیبک نیشابوری (فتاحی / تفاحی) آمده و ما آن را از

کیلیات فتاحی نسخه ۱۶۲ دارالکتب قاهره، مورخ ۸۷۹ ق

(گ ۷۵ ر) نقل می‌کنیم:

ولی العهد سلطان بایسنغر

ابوالقاسم بهادرشاه بابر

کسانی که با متون سروکار دارند، حتماً هرازگاه با مطالب
و موضوعاتی جالب توجه برخورد کرده‌اند که چه‌بسا
در گشودن مشکلات متون دیگر کارآمد باشند. برخی از
این موارد در کتاب‌هایی دیده می‌شوند که اصلاً ربطی
به موضوع ندارند و از این نظر بسیار بعید است که
کسی این موضوعات را در چنان منابعی جستجو کند،
در حالی که این نکات ممکن است ارزشمند باشند.

برخی از این موارد آنقدر کوتاه‌اند و شمار شواهدی

که در تأیید آنها یافت می‌شود آنقدر اندک است که

نمی‌توان آنها را در مقاله‌ای مستقل ارائه کرد. بخش

«پاره‌های میراث مکتوبی» به انتشار این موارد اختصاص

یافته است و امید می‌رود که پژوهشگران، یافته‌هایی از

این دست را برای انتشار در این بخش ارسال کنند.

آبگینه و شیشه

از دو شاهدی که در بیان‌الصناعات (چاپ‌شده در:

فرهنگ ایران‌زمین، ج ۵، ص ۳۱۱) حبیبش تفلیسی آمده

مشخص است که وی میان شیشه و آبگینه (شیشه آبگینه)

تفاوت قائل بوده است. باید توجه داشت که شیشه دارای

انواع گوناگون بوده و از شواهد باستانشناختی مشخص

است که بسیاری از ظروف شیشه‌ای به صورت مات یا

رنگی تولید می‌شده و فقط انواع مرغوب آن (یعنی شیشه

آبگینه) دارای شفافیت بوده است: «... پس از آن در شیشه

آبگینه وی را درریزد و آب صافی از وی بریزد.» در همان

متن (ص ۳۱۰) آمده است: «... پس جمله را در شیشه

آبگینه کند و سرش به کلس بگیرد...»

البته شاهدی در تاج‌التراجم (ج ۳، ص ۱۲۱۲) داریم

که نشان می‌دهد نویسنده، واژه «آبگینه» را برای شیشه

به کار می‌برده است، ولی او هم به نوع سفید (یعنی

شفاف) آن اشاره دارد: «... سلیمان — علیه‌السلام — که

روی شستن و گربه / مگس

این مضمون را گویا نخستین بار سنایی در اشعارش

به کار برده است. در تاریخ‌الوزراء نجم‌الدین ابوالرجاء

قمی (ص ۳۸) آمده است: «این جماعت اگرچه بر تخته

صنعت صفر بودند، چون گربه روی می‌شستند.»

در حدیقة‌الحقیقة (صص ۳۸۰ - ۳۸۱) آمده است:

در طمع زین سگان مزبله‌پوی

ای کم از گربه دست‌وروی بشوی

گربه هم روی‌شوی و هم دزدست

لاجرم زان سرای بی‌مزدست

نیز در حدیقة‌الحقیقة (ص ۶۵۱) راجع به روی‌شویی

مگس آمده است:

چون مگس روی بهر نان شویند

در چو گربه برای خوان جویند

۱. واژه‌ای ترکی به معنی آبگیر. در اینجا گویا محلی خاص منظور است.

دروازه چوگان است. تصویر این دروازه‌ها را در بسیاری از مینیاتورهای کهن و به‌خصوص دستنویس‌های منظومه گوی و چوگان عارفی هراتی می‌بینیم. شکل آن به صورت دو ستون عمودی است که با فاصله در کنار یکدیگر قرار داشته و در زمین هر کدام از دو حریف، یک «هال» تعبیه می‌شده است. در انس‌التائین (ص ۱۶۴) آمده است:

«... و اگر میراث رسولان این بود که شما قومی برداشتید، شما در دو جهان نجات یافتید و گوی به هال بردید و جواب قیامت باز دادید.»

در دیوان مسعود سعد سلمان آمده است:

همی تا هال یابد گوی مرکز

همی تا دور دارد چرخ محور

(دیوان، ج ۱، ص ۳۳۷)

عدو ز بار غم ارچه خمیده چوگانست

همی چو گوی نیابد ز زخم سهم تو هال

(دیوان، ج ۱، ص ۴۲۹)

نایستاده به میدان هنوز خصم تو راست

تو گوی ملک به یک زخم سخت کردی هال

(دیوان، ج ۱، ص ۴۳۶)



به صورت هال‌گاه یا هاله‌گاه نیز ضبط شده است. در انس‌التائین (ص ۷۸) آمده است: «اگر از آنجا درست برآید — چنان که می‌باید — گوی به هال‌گاه برد و کار او برآمد.»

در دیوان مسعود سعد سلمان (ص ۸۹، چاپ رشیدپاسمی) آمده است:

چو هاله‌گاه^۳ شهنشاه اوج گردون بود

گذار گوی ز چوگان بر اوج کیوان کرد

به معنی پیرو هوای نفس که ترکیبی فارسی و عربی بوده و از فرهنگ‌ها (از جمله لغتنامه دهخدا) فوت شده است. در معراجنامه (دستنویس ۳۴۴۱ کتابخانه ایاصوفیا، گ ۳) آمده است: «و هرکه به معراج دوم منکر شود — که نبود یا به خواب بود نه به بیداری؛ یا گوید به دل بود نه به جان یا گوید به جان بود نه به دل و تن — آن کس هوادار بود و خبر مشهور را منکر شده باشد.»

نمونه دیگر از همان متن (گ ۷ پ): «و اگر هواداری بگوید که سینه رسول را بشکافتند، افکار نشد [گوئیم] گوش تو را سوراخ کردند، افکار نشد.»

عین همین ترکیب را — با معنای منفی — در چندین جای از کتاب ترجمه السوادالاعظم نیز می‌بینیم. برای نمونه در صفحه ۹۰ این متن آمده است: «و اما بدانکه از پس عثمان، خلافت مر علی را بود — رضی الله عنه — و آن را خلیفتی حق بینی و آن را دوست داری و در وی طعن نکنی و در وی جز به نیکویی سخن نگویی تا مبتدع و هوادار نباشی.»

نیز در عنوان باب هشتم از کتاب انس‌التائین (ص ۵۷) آمده است: «الباب الثامن: می‌پرسند که هوی چیست و هوی‌دار کیست؟»

«اینجا» و «آنجا» یا «انجا» و «انجا»؟

احتمالاً بیشتر کسانی که با ادب فارسی سروکار دارند کتاب دستور دبیری — متن فارسی سده ششم در فنون ترسل اثر میهنی — را به مطالعه گرفته‌اند و در این صورت قطعاً با این عبارت در آنجا (دستور دبیری، ص ۹) برخورد کرده‌اند:

«که» و «چه» اگر برای استفهام بکار دارند، به «ها» باید نشستن و اگر استفهام را نباشد و لکن برای صله در میان سخن آید، به «یا» باید نشستن چنانک گویی: «معلوم شد کی ان متعدی که بود»...

با این آگاهی که این دو مورد، از نظر دستوری، با یکدیگر اختلاف دارند، اگر در نسخه‌ای واحد، هم با «که» مواجه شویم و هم با «کی»، آیا می‌توانیم داوری کنیم که رسم‌النخط واحدی در نسخه رعایت نشده است؟ و آیا مجاز هستیم که همه موارد را به صورت یکسان ضبط کنیم؟ یا وقتی «انک» و «ان کی» — هر دو — را به «آنکه»

۳پ: دهم: دریای تَوَزوکوک اندر خَلْجِ درازاءِ او ده فرسنگ است اندر پهناءِ هشت فرسنگ و اندرو نمک بندد. هفت قبیلَتِ خَلْجیان را نمک اَزُنجاست [نسخه: «ازنجاست»].

یوز و شکار (یوز را سوارِ اسب می کردند)
 استاد مختص علی بن احمد نسوی در کتاب ارزشمند بازنامه (ص ۱۶۷) قسمتی را به یوز و چگونگی شکار با آن اختصاص داده است و توضیحاتی دارد راجع به اینکه چگونه یوز را عادت دهند تا بر پشت اسب بنشیند. قسمتی از آن متن را در اینجا می آوریم: «... آنگاه "دم‌داری" باید که چون یوز را بر اسب گیرند، بِن دُم یوز استوار همی دارد... آنگاه به وقتِ گوشت خوردن هر روز از اسب فرو افکنندش و با مرس رها کنند و اسب به تقرب آهسته‌تر و تیزتر همی دارد...»



در قابوس نامه (ص ۹۵) آمده است: «اگر نخجیر یوز کنی، البته یوز بر کفَلِ اسبِ خویش منشان که هم زشت بُود تو را کار یوزداران کردن...»
 در تاریخ‌الوزراء نجم‌الدین ابوالرجاء قمی (ص ۳۵) آمده است: «یوز سوار آید و شیر پیاده. پیل را چهار پای باشد و پشه را شش پای.»
 در نگاره‌ای از کمال‌الدین بهزاد مندرج در یکی از دستنویس‌های ظفرنامهٔ تیموری متعلق به کتابخانهٔ کاخ گلستان، تصویری از یک یوز را سوار بر اسب می بینیم که نمونه‌ای عینی از چگونگی شکار با این حیوان است.

تبدیل می‌کنیم، نباید از خود بپرسیم که آیا تفاوتی میان این دو ضبط وجود دارد یا خیر؟

به هر حال موارد متعددی هست که به گمان نگارنده نیاز به مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ آنها وجود دارد. یکی از این موارد، احتمال در صحت تلفظ «انجا» (به یای مجهول) به جای «اینجا» و دیگری، احتمال تلفظ «انجا» به جای «آنجا» در برخی متون و انعکاس این تلفظ در دستنویس‌های این متون است.

مورد اول مربوط به دستنویس سمک عیار است. تقریباً در تمام متن کاتب مواردی چون «اینجا»، «اینجایگاه»، «اینجایگه» را به صورت «انجا»، «انجایگاه» و «انجایگه» ضبط کرده است. برخی از این موارد را با اشاره به شمارهٔ برگ دستنویس در زیر می بینیم:

۶ز: خواست کی بازگردد؛ راه پیدا نبود. گفت: اکنون انجایگاه می‌باید بودن تا روز روشن شود.

۷ز: پهلوانان لیان و ییار با فرخ‌روز گفتند: تو انجایگه می‌باش تا ما به طلب شاهزاده روییم.

۳۲ز: مهران وزیر گفت: ای شاهزادگان کی انجا حاضراید و همه بند و زندان دایه کشیده‌اید.

۳۲ز: اگرچه این کار خورشیدشاه کرد، قومی انجایگه حاضراند و به خشنودی ایشان این کار توان کرد.

۳۸پ: با خود گفت: جایگاه یافتم کی انجا مال فراوان به دست آید.

۳۷ز: گفت: ای سمک! خود را به خیره بر باد نتوان دادن کی بی‌شک ازنجا نخواهیم رست.

زنده‌یاد دکتر خانلری همهٔ موارد را — بدون اشاره به اصل — به شکل امروزی آن بدل کرده‌اند. ولی آیا امکان دارد که کاتب، حرف «یا» را در ده‌ها مورد، به صورت اتفاقی یا از روی کم‌دقتی نوشته باشد؟ یا در نمونهٔ اخیر — ازنجا — آیا حذف الف و یا اتفاقی است؟

مورد دیگر مربوط به دستنویس حدود‌العالم است. در آنجا با دو شاهد ذیل برخورد می‌کنیم که کاتب، عبارت «از آنجا» را به صورت «ازنجا» ضبط کرده است:

۲ز: و پیدا کردیم همهٔ رودها کی اندر جهانست — بزرگ — ازنجا [نسخه: «ارنجا»] کی پیدا شود تا انجا کی اندر دریا افتد.

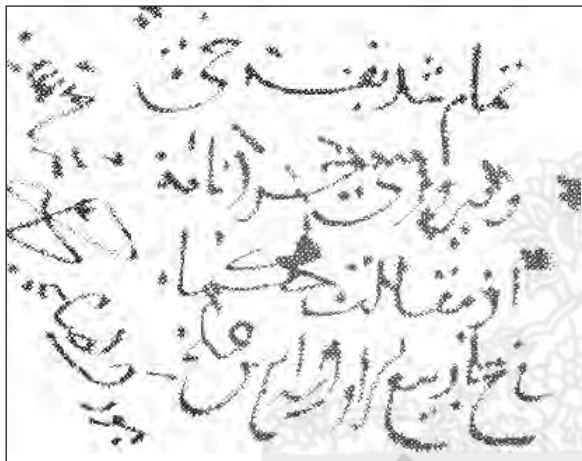
هولاگو یا هولاکو؟

با توجه به تعریب این نام به «هولاجو» مشخص است که تلفظ اصلی آن — لاقلاً در میان برخی از تاریخ‌دانان عرب — «هولاگو» بوده است و نه «هولاکو».

نرگس و انوشیروان

در ترجمهٔ تحسین و تقبیح ثعالبی (ص ۱۸۳) آمده است: «نوشروان نرگس را بزرگ داشتی و تشبیه او به چشم کردی و گفتی: من شرم دارم که مجامعت کنم در خانه‌ای که نرگس بود.»

ارتباطی کوتاه میان خردنامه و منظومهٔ راحة الانسان در متنی بی‌نام که دستنویسی کهن از آن به دست است و از سوی زنده‌یاد مجتبی مینوی به نام خردنامه موسوم شده است (خردنامه، به کوشش منصور ثروت، امیرکبیر، ۱۳۶۷ش، ص ۶۲) این عبارت آمده است: «... بر در قصر نوشروان عادل هر روز سه بار منادی کردندی؛ نخست گفتندی: خویشتن شناسان را از ما درود دهید و ارزانیان را از گنج ما خشنود کنید و سخن پیرسان را پایگاه بیفزایید.»



عین همین مضامین — به همراه واژه «ارزانیان» با همان کاربرد معنایی — در منظومهٔ «پندنامهٔ انوشیروان» (= راحة الانسان؛ مندرج در کتاب شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان، ص ۵۰۶) از ابو محمد بدیع بن محمد بن محمود بلخی (تخلص: بدایعی) به کار رفته است:

کسی کو تن خویشتن را شناخت

به میدانِ کام، اسبِ اقبال تاخت

کسی کو شناسندهٔ خویشتن

نباشد، بُود دیو یا اهرمن...

هر آن کو به ارزانیان چیز خویش

دهد، سودش از مایه دارند بیش

به ارزانیان گر دهی جان رواست

برین گفته بر مردمان برگواست

چنین گفت در دفترِ سندباد

که شاهی ز پیشینیان کرد یاد

که من بستدم گنج از مردمان

به ارزانیان دادم از بهر جان

علی صفری آق‌قلعه



در مرزبان‌نامه (ج ۱، ص ۴۶۸) آمده است:

«... انوشیروان را به وقت آنکه مشاهدهٔ صاحب‌جمالی از منظوران فراش عشرت جاذبهٔ رغبتش صادق شد، نگاه کرد در آن خانه نرگس‌دانی در میان سفال‌های ریاحین نهاده دید؛ پردهٔ حیا در روی مروّت مردانه کشید و گفت: اِنِّی لِأَسْتَحِیَّیْیْ أَنْ أَبَاضِعَ فِی بَیْتِ فِیْهِ التَّرْجِسُ لِأَنَّهَا تُشَبِّهُ العُیُونَ النَّاطِرَةَ؛ با خود گفت: چون او با همهٔ عذر مردی از حضورِ نرگس — که نابینای مادرزاد بود — شرم داشت...»

در جواهرالاسمار (ص ۲۷۳) — بدون اشاره به انوشیروان — آمده است: «نازچهر گفت: اِنَّهَا تُشَبِّهُ العُیُونَ النَّاطِرَةَ وَ اَنَا اُسْتَحِیَّیْیْ مِنْ عَیْنِهَا؛ چه، این گل را با چشم مردم تشبیهی تمام است و نمی‌شاید که بجز چشمِ رای، دیدهٔ دیگری محرمِ جمالِ من شود.»



گزارش میراث